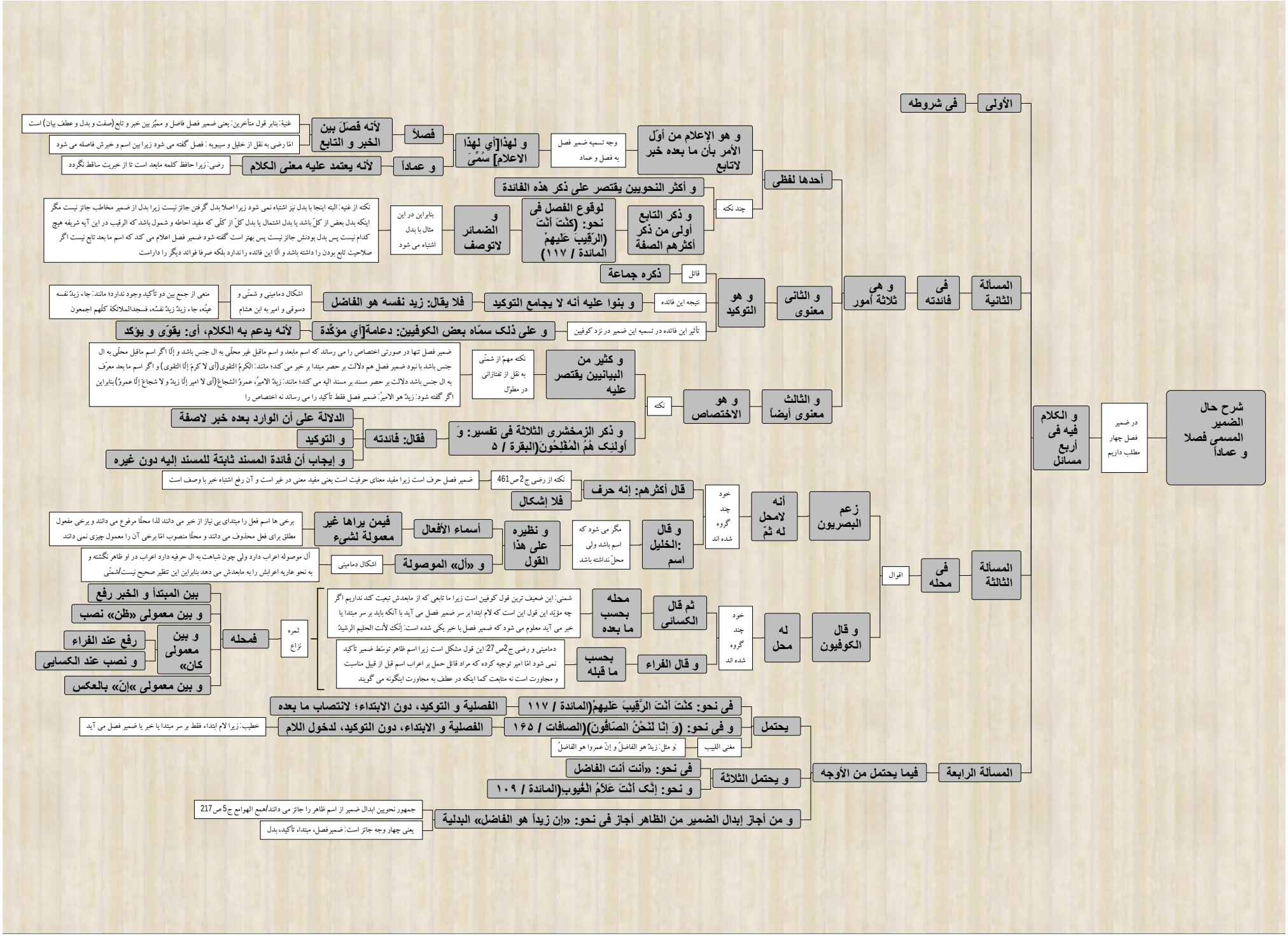
شرح حال الضمير المسمى فصلا و عماداً
در ضمیر فصل چهار مطلب داریم
و الكلام فيه فى أربع مسائل
الأولى
فى شروطه
المسألة الثانية
فى فائدته
و هى ثلاثة أمور
أحدها لفظى
و هو الإعلام من أوّل الأمر بأن ما بعده خبر لاتابع
وجه تسميه ضمير فصل به فصل و عماد
و لهذا[أي لهذا الاعلام] سُمِّىَ
فصلاً
لأنه فَصَلَ بين الخبر و التابع
غنیة: بنابر قول متأخرین: یعنی ضمیر فصل فاصل و ممیّز بین خبر و تابع (صفت و بدل و عطف بیان) است
امّا رضی به نقل از خلیل و سیبویه: فصل گفته می شود زیرا بین اسم و خبر ش فاصله می شود
و عماداً
لأنه يعتمد عليه معنى الكلام
رضی: زیرا حافظ کلمه مابعد است تا از خیریت ساقط نگردد
چند نکته
و ذكر التابع أولى من ذكر أكثرهم الصفة
و أكثر النحويين يقتصر على ذكر هذه الفائدة
لوقوع الفصل فى نحو: (كُنْتَ أَنْتَ (الرَّقِيبَ عَلَيهِمْ المائدة / ١١٧)
و الضمائر لاتوصف
بنابراین در این مثال با بدل اشتباه می شود
نکته از غنیه: الیته اینجا با بدل نیز اشتباه نمی شود زیرا اصلا بدل گرفتن جائز نیست زیرا بدل از ضمیر مخاطب جائز نیست مگر اینکه بدل بعض از کلّ باشد یا بدل اشتمال یا بدل کلّ از کلّی که مفید احاطه و شمول باشد که الرقیب در این آیه شریفه هیچ کدام نیست پس بدل بودنش جائز نیست پس بهتر است گفته شود ضمیر فصل اعلام می کند که اسم ما بعد تابع نیست اگر صلاحیت تابع بودن را داشته باشد و الّا این فائده را ندارد بلکه صرفا فوائد دیگر را داراست
و الثانى معنوى
و هو التوكيد
قائل
ذكره جماعة
نتیجه این فائده
و بنوا عليه أنه لا يجامع التوكيد
فلا يقال: زيد نفسه هو الفاضل
اشکال دمامینی و شمّنی و دسوقی و امیر به ابن هشام
منعی از جمع بین دو تأکید وجود ندارد؛ مانند: جاء زیدٌ نفسه عینُه، جاء زیدٌ زیدٌ نفسُه، فسجدالملائکة کلّهم اجمعون
تأثير اين فائده در تسميه اين ضمير در نزد كوفيين
و على ذلك سمّاه بعض الكوفيين: دعامة[أي مؤكّدة
لأنه يدعم به الكلام، أى: يقوّى و يؤكد
و الثالث معنوى أيضاً
و هو الاختصاص
نكته
و كثير من البيانيين يقتصر عليه
نکته مهمّ از شمّنی به نقل از تفتازانی در مطوّل
ضمیر فصل تنها در صورتی اختصاص را می رساند که اسم مابعد و اسم ماقبل غیر محلّی به ال جنس باشد و إلّا اگر اسم ماقبل محلّی به ال جنس باشد با نبود ضمیر فصل هم دلالت بر حصر مبتدا بر خبر می کند؛ مانند: الكرمُ التقوى(أى لا كرمَ إلّا التقوى) و اگر اسم ما بعد معرّف به ال جنس باشد دلالت بر حصر مسند بر مسند اليه می کند؛ مانند: زيدٌ الاميرُ، عمروٌ الشجاعُ(أى لا امير إلّا زيدٌ و لا شجاعَ إلّا عمروٌ) بنابراین اگر گفته شود: زيدٌ هو الاميرُ: ضمير فصل فقط تأكيد را می رساند نه اختصاص را
و ذكر الزمخشرى الثلاثة فى تفسير: وَ أُولئِک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(البقرة / ٥
فقال: فائدته
الدلالة على أن الوارد بعده خبر لاصفة
و التوكيد
و إيجاب أن فائدة المسند ثابتة للمسند إليه دون غيره
المسألة الثالثة
فى محله
اقوال
زعم البصريون
أنه لامحل له ثمّ
خود چند گروه شده اند
قال أكثرهم: إنه حرف
نکته از رضی ج2 ص461
ضمیر فصل حرف است زیرا مفید معنای حرفیت است یعنی مفید معنی در غیر است و آن رفع اشتباه خبر با وصف است
فلا إشكال
و قال الخليل: اسم
مگر می شود که اسم باشد ولی محلّ نداشته باشد
و نظيره على هذا القول
أسماء الأفعال
فيمن يراها غير معمولة لشىء
برخی ها اسم فعل را مبتدای بی نیاز از خبر می دانند لذا محلّا مرفوع می دانند و برخی مفعول مطلق برای فعل محذوف می دانند و محلّا منصوب امّا برخی آن را معمول چیزی نمی دانند
و «أل» الموصولة
اشکال دمامینی
أل موصوله اعراب دارد ولی چون شباهت به ال حرفیه دارد اعراب در او ظاهر نگشته و به نحو عاریه اعرابش را به مابعدش می دهد بنابراین این تنظیر صحیح نیست/شمّنی
و قال الكوفيون
له محل
خود چند گروه شده اند
ثم قال الكسائى
محله بحسب ما بعده
شمنی: این ضعیف ترین قول کوفیین است زیرا ما تابعی که از مابعدش تبعیت کند نداریم اگر چه مؤیّد این قول این است که لام ابتدا بر سر ضمیر فصل می آید با آنکه باید بر سر مبتدا یا خبر می آید معلوم می شود که ضمیر فصل یا خبر یکی شده است: إنّک لأنت الحليم الرشيدُ
و قال الفراء
بحسب ما قبله
دمامینی و رضی ج2ص27: این قول مشکل است زیرا اسم ظاهر توسّط ضمیر تأکید نمی شود امّا امیر توجیه کرده که مراد قائل حمل بر اعراب اسم قبل از قبیل مناسبت و مجاورت است نه متابعت کما اینکه در عطف به مجاورت اینگونه می گویند
فمحله
ثمره نزاع
بين المبتدأ و الخبر رفع
و بين معمولى «ظن» نصب
و بين معمولى كان»
رفع عند الفراء
و نصب عند الكسايى
و بين معمولى »إنّ» بالعكس
المسألة الرابعة
فيما يحتمل من الأوجه
يحتمل
فى نحو: كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيهِمْ(المائدة / ١١٧
الفصلية و التوكيد، دون الابتداء؛ لانتصاب ما بعده
و فى نحو: (وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ)(الصافات / ١۶٥
الفصلية و الابتداء، دون التوكيد، لدخول اللام
خطیب: زیرا لام ابتداء فقط بر سر مبتدا یا خبر یا ضمیر فصل می آید
معنى اللبيب
و مثل: زيدٌ هو الفاضلُ و إنّ عمروا هو الفاضلُ
و يحتمل الثلاثة
فى نحو: «أنت أنت الفاضل
و نحو: إنّک أنْتَ عَلاّمُ الْغُيوبِ(المائدة / ١٠٩
و من أجاز إبدال الضمير من الظاهر أجاز فى نحو: «إن زيداً هو الفاضل» البدلية
جمهور نحويين ابدال ضمير از اسم ظاهر را جائز می دانند/همع الهوامع ج5 ص217
یعنی چهار وجه جائز است: ضمیرفصل، مبتدا، تأکید، بدل